بررسی کلمات اضداد در قرآن کریم

اسد تاش، محمد علی

چکیده

برخى از لغات براى دو معناى متضاد وضع شده‏اند که آنها را اضداد مى‏خوانند. لغویون عرب شمار این لغات را در زبان عربى حدود چهارصد لغت دانسته‏اند که از آن میان حدود یکصد و پنجاه لغت در قرآن کریم آمده است. در خصوص وجود یا عدم وجود اضداد و نیز منشأ پیدایش آنها میان علماى لغت اختلاف نظر است. در مقاله حاضر این اختلاف‏نظر تبیین شده و اضداد قرآن معرّفى گردیده است.

کلید واژه‏ها: اضداد، مشترک لفظى، وضع لغات، استعمال لغات، وجوه و نظائر.

1) مقدمه

اضداد لغوى کلماتى هستند از نوع مشترک لفظى که دو معنى متقابل دارند. مانند «عسعس» که بدو معناى رو کردن و پشت کردن تاریکى شب اطلاق مى‏شود. طبیعى است که مقصود متکلم یکى از دو معنى متقابل است که مى‏توان با توجّه به کاربرد کلمه در سیاق عبارت و قرائن موجود در کلام مراد گوینده را بدست آورد.

در طول تاریخ اسلام پژوهشگران از زوایاى گوناگون به مطالعه و بررسى قرآن کریم پرداخته‏اند. گروهى از نقطه‏نظر الفاظ و برخى از نظر محتوى و مفاهیم. یکى از بحثهاى مهم علوم قرآنى که در فهم و تفسیر دقیق آیات قرآن کریم حائز اهمیت است و تحقیق پیرامون معانى آن نمایشگر اعجاز این صحیفه آسمانى است مفردات و کلمات غریب‏القرآن است. علماء به این دانش توجه خاصى مبذول داشته و تألیفات مستقلى در آن نوشته‏اند. حدیثى از پیامبر اکرم صلى‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم روایت شده که فرمود «اعربوا القرآن والتمسوا غرائبه» (یعنى معانى قرآن را آشکار کنید و غرائبش را جستجو نمایید[1].

فهم معانى دقیق واژه‏هاى قرآن اوّلین مرحله در تدبر آیات قرآن است. از آنجایى که زبان و لغت پیوسته بمرور زمان و بواسطه آمیزش با فرهنگهاى دیگر دستخوش تحول بوده، واژه‏ها معانى تازه‏اى بخود مى‏گیرند؛ لذا براى کشف مراد خداوند نیازمند فهم ریشه لغوى، معنى حقیقى واژه و موارد استعمال آن در صدر اسلام هستیم. بخشى از واژه‏هاى قرآن، کلماتى هستند که معانى متعددى دارند که به «الفاظ مشترک» معروفند. گاهى این معانى در مقابل هم قرار دارند که «متضاد» خوانده مى‏شوند؛ مثل کلمه «ظنّ» که به دو معناى یقین و شک در قرآن کریم استعمال شده است، یا کلمه «مسجور» که به دو معناى مملو و خالى آمده است. تضاد معنایى در اینگونه کلمات باعث غرابت معناى آنها شده است و برخى از علماء را بر آن داشته است که این الفاظ را در ضمن کتب غریب القرآن یا وجوه و نظائر قرآن و یا بطور مستقل و جداگانه مورد تحقیق قرار دهند؛ براى نمونه سیوطى ضمن تألیف کتاب «معترک الاقرآن فى مشترک القرآن» باب مستقلى را در کتاب «الاتقاق» به موضوع وجوه و نظائر قرآن اختصاص داده است. در خصوص اضداد قریب 30 کتاب مستقل نوشته شده است که مهمترین آن، کتاب الاضداد ابن‏انبارى است. ابن انبارى در این کتاب با استشهاد به آیات قرآن کریم و اشعار شعراء نزدیک به چهارصد لغت را تشریح نموده است. این کتاب جامع همه تألیفات قدماء در باب اضداد بوده و بلحاظ احاطه علمى ابن‏انبارى به رشته‏هاى مختلف علوم قرآنى بسیار حائز اهمیّت است.

ازهرى در کتاب «التهذیب» درباره ابن‏انبارى مى‏گوید: «او در عصر خود یکه‏تاز علوم بود و برجسته‏ترین عالم در شناخت معانى و اعراب و مشکل قرآن به شمار مى‏رفت و براى او تألیفات نیکو و ارزنده‏اى در علوم قرآن است و من تاکنون نشنیدم کسى در عرصه علوم قرآنى جانشین او شده باشد[2].

2) اضداد لغوى در زبان عربى

اضداد نزد علماء لغت به الفاظى گفته مى‏شود که به دو معنى متضاد اطلاق مى‏شوند؛ مانند «جون» که هم به معنى اسود (سیاه) و هم به معنى ابیض (سفید) بکار مى‏رود. این الفاظ از نوع مشترک لفظى‏اند و آن لفظى است که داراى معانى و وجوه مختلفى باشد. اختلاف اعم از تضاد است؛ زیرا دو چیز متضاد مخالف هم نیز هستند. ولى دو چیز مخالف ضد هم نیستند؛ مثل قوة و جهل که مخالف هستند؛ ولى ضد نیستند. لذا بین لفظ مشترک و اضداد رابطه عموم و خصوص برقرار است. یعنى هر ضدى لفظ مشترک است؛ ولى هر لفظ مشترکى ضد نیست.

اضداد لغوى در لغات عرب که زبان قرآن است وجود دارد؛ لذا شناخت آن در فهم آیات قرآن ضرورى است. ابوحاتم سجستانى عقیده دارد: «اگر کسى این گونه معانى را نداند کلام ربانى را بخوبى درنیافته است»[3].

1-2) آراء علماء درباره وجود اضداد

البته علماء همچنانکه در مورد وجود لفظ مشترک در کلام عرب آراء مختلفى مطرح نمودند، درباره وجود اضداد نیز اختلاف‏نظر دارند.

أ- گروهى چون اصمعى، خلیل‏بن‏احمد فراهیدى، سیبویه و ابوعبیده و ابن‏فارس با ذکر شواهد متعدّدى از کلمات عربى وقوع لفظ مشترک را تائید کردند و حتى برخى از این افراد، اشتراک لفظى را واجب و لازم مى‏دانند؛ زیرا در هیچ زبانى آنقدر که معنى هست لفظ نیست؛ چون افکار و تصورات بشر را نمى‏توان محدود و براى همه آن افکار لفظ پیش‏بینى کرد. لذا ناگزیر از وضع یک لفظ براى چند معنا مى‏شوند و از این رهگذر مشترک لفظى به هم مى‏رسد[4].

ب) گروهى از علما بطور قطع و تام وجود اشتراک لفظى و اضداد را مردود دانسته‏اند. در رأس این علما که بسیار در رأى خود مصر است ابن‏درستویه، عبدالله‏بن‏جعفرفارسى‏الاصل مى‏باشد که ضمن بیان رأى خود در کتاب شرح‏الفصیح، کتاب دیگرى بطور مستقل تحت عنوان «ابطال الاضداد» نگاشته است.

این گروه کلماتى را که دیگران بعنوان مشترک لفظى در کلام عرب مورد استشهاد قرار مى‏دهند، تأویل و توجیه میکنند و معتقدند که این کلمات در طول زمان تطور پیدا کردند. براى مثال کلمه «وجد» از شواهد بسیار مهمى است که قائلین به وجود لفظ مشترک در کلام عرب به آن استناد مى‏کنند و براى آن معانى مختلفى را مى‏آورند. مانند وجدت شیئا وجداناللضالة (چیز گمشده را یافتم) و وجدت على‏الرجل مؤجدة (بر آن مرد خشم گرفتم) و وجدتُ زیدا کریما (زید را کریم دانستم).

ابن‏درستویه در شرح‏الفصیح مى‏گوید: «بعضى بدون تأمل و تحقیق کافى در معانى «وجد» گمان کردند که وجد از الفاظ مشترک است. با کمى تأمل و تحقیق در معانى «وجد» مشخص مى‏شود که اصل همه این معانى یک معنا بیش نیست و آن «اصابة‏الشى خیرا کان اوشرا» است ولکن بر حسب عوارض تصریفى و مصادر مختلف معانى متعدد پیدا کرده است[5].

ج- گروهى چون اباعلى فارسى بدون افراط و تفریط در بین نظرات قائلین و منکرین حد اعتدال را برگزیدند. او مى‏گوید: «لفظ مشترک در اصل براى دو معنى مختلف یا متضاد وضع نشده است؛ بلکه بسبب تداخل لغات به مرور زمان بوجود آمده است یا اینکه ابتدا لفظى براى معنایى استعمال شده، سپس براى معناى دیگرى به عاریت گرفته شده است و در اثر کثرت این استعمال بمنزله اصل گردیده است»[6].

ابن انبارى معتقد است: «هرگاه کلمه‏اى بر دو معناى متضاد دلالت کند اصل اینست که داراى یک معناى است و بعد به جهت اتساع کلام دو معناى متضاد یافته است؛ مثل کلمه «الصریم» که هم بمعنى روز و هم بمعناى شب است. نظر به اینکه شب از روز منقطع مى‏شود و روز از شب باید اصل هر دو معنا را یک معنا دانست؛ یا کلمه «السّدفه» که به دو معنى نور و ظلمت اطلاق مى‏شود اصل این کلمه به معناى ستر (پوشاندن) است؛ کما اینکه نور خورشید ظلمت شب را مى‏پوشاند و برعکس ظلمت شب نور خورشید را مى‏پوشاند»[7] و مى‏افزاید: «محال است عرب کلمه‏اى را براى دو معناى متضاد وضع کند تا بطور مساوى به هر دو معنى دلالت کند. حتما یک معنا در قبیله‏اى و معناى دیگر در قبیله‏اى دیگر براى آن لفظ فراهم شده است. آنان لغت را از یکدیگر شنیده و گرفته‏اند و به این ترتیب دو معناى متضاد براى آن لغت پدید آمده است؛ مثل لفظ «السّدفه» که در لغت تمیم به معناى ظلمت و در لغت قیس به معناى نور است».

به عقیده بعضى از محققین لفظ مشترک گرچه در ظاهر داراى معانى متعدد و مختلف است، ولى در واقع کلمه‏ایست که فقط براى یک مفهوم کلى که قدر جامع بین کلّیّه معانى بوده وضع گردیده است؛ نه براى یکایک آن معانى. بنابراین مشترک لفظى بمعنى واقعى کلمه اساسا وجود ندارد؛ بلکه آن مشترک معنوى است که در حقیقت ابتدا در مقابل یک قدر جامع و مفهوم مشترکى وضع شده و بعد در یکایک مصادیق خود استعمال گردیده است[8].

جلال‏الدین همایى مى‏نویسد: «آنچه مشترک لفظى مى‏گویند در حقیقت مشترک معنوى است که جامعى دارد؛ همانطور که مسلک صاحب مجمع‏البیان است، گاهى یک کلمه به دلیل داشتن یک صفت مشترک بر دو معناى متّضاد دلالت مى‏کند؛ مانند لفظ حرمت که از ماده «حرم» است به دو معنا است: حرمت در مورد چیزهایى که قداست دارند و حرمت در مورد چیزى که انجام آن روا نیست» [9].

دو نظریه اخیر، وجود مشترک لفظى و اضداد لغوى را نفى نمى‏کند؛ بلکه اعتقاد به وقوع آن را تعدیل مى‏کند. زیرا به هرحال لفظ مشترک متناوبا و با استعمالهاى جداجدا مى‏تواند بجمیع معانى خود دلالت کند و در هر موردى که استعمال شود به یکى از آن معانى که منظور متکلم باشد دلالت خواهد کرد.

2-2) منشأ پیدایش و اضداد

کسانى که وجود لفظ مشترک و اضداد را در کلام عرب پذیرفتند، در مورد منشأ پیدایش این الفاظ اختلاف نظر پیدا کرده‏اند.

أ- گروهى معتقدند که این الفاظ توسّط واضع واحدى تحقق یافته؛ یعنى شخص واحدى یک لفظ را براى چند معنا قرار داده و بدینوسیله، اشتراک لفظى محقق شده است. در مقام تعلیل گفتند: چون گاهى تصریح ممکن است مفسده‏اى در پى داشته باشد مشترک لفظى را جهت ایجاد ابهام وضع کردند؛ کما اینکه آورده‏اند: مردى به هنگام عزیمت پیامبر اکرم صلى‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم و ابوبکر به طرف غار ثور از آن حضرت سؤال کرد: این کیست؟ پاسخ داد: این مردى است که مرا به این راه آشنا کرد.

ب- گروهى نیز معتقدند براى مشرک لفظى واضع معین و مشخصى نبوده بلکه واضعان مختلفى داشته است. به این بیان که براى یک لفظ هر یک از قبائل معانى خاصى را وضع کرده‏اند.

فى‏المثل در مورد کلمه «وثب» در کتب ادبى نقل شده است: «شخصى از بنى‏کلاب در ذى‏جدن ظفار یکى از شهرهاى یمن، خدمت امیرى از حمیر رسید. امیر روى تپه بلندى که مشرف بر آن شخص بود، نشسته بود. وقتى که امیر او را دید گفت: ثب (بنشین) ولى مرد از جاى خود بلند شد. امیر پرسید: حال این مرد چگونه است؟ به او گفتند که وثب در کلام نزارالظهر بمعنى برجستن و بلند شدن است. امیر گفت: هر کس که به سرزمین ظفار داخل شود باید به زبان و لغت حمیر تکلم کند»[10].

3-2) آیا استعمال لفظ مشترک نشانه ضعف زبانست؟

برخى به استعمال الفاظ مشترک در کلام خرده گرفته و معتقدند: بکاربردن لفظ مشترک براى اراده معناى مقصود به قرینه معینه یا موضحه احتیاج دارد. اگر قرینه در کلام موجود باشد، تطویل بلاطائل لازم مى‏آید. در حالى که مى‏توان لفظ مختص به آن معنا را بکار برد تا از قرینه بى‏نیاز باشد و اگر قرینه در کلام موجود نباشد، اجمال در مقال و در نتیجه اخلال در معنا لازم مى‏آید و این دو تالى فاسد، مناسب با سخن پروردگار نیست. به این ایراد اینچنین پاسخ داده شده که قرینه ممکن است حالى و مقالى باشد. بنابراین چنانچه قرینه مشترک لفظى حالى باشد، تطویلى لازم نمى‏آید و نیز در بسیارى از موارد سخن مقتضى تطویل است و گوینده از این تطویل منظور خاصى دارد.

ابن‏انبارى در مقام جواب به این اشکال شعوبیه مى‏گوید: «شعوبیه فلسفه استعمال این نوع کلمات را در کلام عرب نمى‏فهمند. اولاً در کلام عرب مجموع کلمات معناى همدیگر را در جمله تصحیح مى‏کنند و اول و آخر عبارات به هم ارتباط دارد. مراد متکلم از استعمال کلمات در سیاق کلام مشخص مى‏شود؛ لذا استعمال لفظ مشترک اشکالى ندارد. ثانیا استعمال لفظ مشترک به جهت اتساع در کلام است. زیرا بکار بردن یک لفظ براى چند معنا موجب توسعه زبان و تسهیل کار تفهیم و تفهم است. ثالثا گاهى به جهت رعایت بلاغت و تعبیر از چیز بد به عبارت نیکو از الفاظ مشترک استفاده مى‏کنند[11].

در معانى و بیان صنعتى است بنام علاقه تضاد که گاهى اهل فصاحت و بلاغت کلمات و عباراتى را بکار مى‏برند و معنا مخالف آن را اراده مى‏کنند. چنانکه نفرین را و خیر را به معناى شر بکار مى‏برند.

3) اضدا لغوى در قرآن کریم

در میان کلمات اضداد از کتبى که در این رشته نوشته شده است، بیش از چهارصد کلمه به چشم مى‏خورد که از آن میان حدود یکصدوپنجاه مورد در قرآن کریم به کار رفته است؛ به این شرح:

أ) اذ، اذا، ازر، اَلا، اُمَّة، امین، اِنْ، اَوْ؛

ب) ابتر، برح، برّد، بطانة، بعد، بعض، بعل، بکر، بَیّض، بین، باع؛

ت) تبیع، ترب، تواب؛

ج) جبر، جدید، جدا، جفا، جن؛

ح) حرس، حرف، حَسِبَ، حالقه، احمر، حمیم، تحنث، احوى؛

خ) خبط، خبو، خشیب، اخضر، اخفاء، اخلف، الخلّ، خاف، خال، خان؛

د) دون؛

ر) رَبیبه، رجاء، مرحبا، راحله، مُرتَدّ، اردى، رَکُوب، رهوه، اراح، ارمّ؛

ز) زعمىّ، زوج، مزداد، زال؛

س) ساجد، مسجور، اسرّ، سلف، سلیم، اسود، سام، سوى، سامد، سارب؛

ش) اشحن، شرب، اشراط، شرى، شعب، اشکى، مشمول؛

ص) تصدّق، صارخ، صریم، صفح، صفر، صلاة، صرى؛

ض) ضد، ضَراء، ضعف، ضاع؛

ط) طرى، اطلب، طلع، طَلَّ؛

ظ) مُتَظلم، ظن، ظهارة، ظهّرِى؛

ع) عجباء، اعتذر، عَرِف، عارف، عزر، عسعس، عاصم، عفا، اَعْنَد، عائذ، عوق، عسى؛

غ) غابر، تغریب، غریم، غفر، اغارَ؛

ف) اَفرَح، فوارض، افرط ، افرَعَ ، مفرق ، فزع ، مفزّع ، تفکة ، فاز ، فوق ؛

ق) قرء ، قریع ، مُقرن ، قسط ، قصیّه ، قعد ، قنوع ، قانع ، مُقْو؛

ک) کأس ، کلّ ، کلّل ، کان؛

ل) لا ، لحن ، لم و لَمْ؛

م) ما ، ماثل ، مثل ، مسیح ، مَعْن ، ملق ، مُنّد؛

ن) ناءَ ، نِدّ ، نسل ، نسى ، انصار ، ناس ، نائم؛

ه) هَجّد ، هاجد ، هجر ، هل ، اهماد ، هوى؛

و) اودع ، اورق ، ورقه ، اَوْزَعَ ، وصى ، مولى؛

1-3) بررسى یک نمونه از اضداد در قرآن کریم

واژه «اخفاء» یکى از کلمات اضدادى است که در قرآن به کار رفته است. در معناى اخفا آمده است «الاظهار و الکتمان»[12] یعنى ظاهر کردن و پنهان کردن. این کلمه و مشتقات آن سى و چهار مرتبه در قرآن ذکر شده است. مواردى از آیات قرآن کریم عبارتند از:

- ان الساعة اتیه اکاد اخفیها لتجزى کل نفس بما تسعى [طه / 15]؛

- سواء منکم من اسرّالقول و من جهربه و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار[رعد/10]؛

- فلاتعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعین [سجده / 17]؛

- ادعوا ربّکم تضرّعا و خفیة [اعراف / 55].

راغب مى‏گوید: «خفى الشئ خُفْیَةً (آن چیز پنهان شد). خفاء چیزى است که بوسیله آن اشیاء دیگر پوشیده مى‏شود؛ مثل پرده؛ اما «خفیتَهُ» یعنى پنهانى و پوشیدگى آن را برطرف کردى. وقتى چنین گفته مى‏شود که چیزى را آشکار کرده‏اى. «اخفیتَهُ» یعنى آنرا پنهان کردى. در مقابل اخفاء، ابداء واغلان است؛ یعنى آشکار و علنى کردن»[13].

ابن فارس گوید: «خفى دو اصل متقابل دارد: اولى به معناى پنهان کردن و دومى به معناى ظاهر کردن است». به مرد پنهان شده مستخفى گفته مى‏شود و وقتى چیزى را ظاهر کنى گفته مى‏شود: «خفیت الشى». بر همین اساس «اخفیها» را در آیه «ان الساعة آتیة کاد اخفیها» «أظهرها» خوانده‏اند[14]. ولى مصطفوى مى‏نویسد: «کلمه خفاء یک اصل واحد دارد و مقابل ابداء است یعنى پنهان کردن و آیات کریمه قرآن بر این تقابل دلالت دارد»[15].

منابع

1) سیوطى، الاتقان فى علوم القرآن، ج 1، نوع غریب القرآن.

2) ازهرى، التهذیب فى اللغه، مقدمه.

3) ثلاثه کتب فى‏الاضداد 76.

4) صبحى صالح، دراسات فى فقه اللغة 206-302.

5) همان

6) همان 304.

7) سیوطى، المزهر فى علوم اللغه 1/401.

8) سجادى، فرهنگ اصطلاحات، ذیل مشترک لفظى.

9) همایى، کتاب معانى و بیان 225.

10) صبحى صالح، پیشین 300.

11) همان 209.

12) صاغانى، کتاب الاضداد 89.

13) راغب، مفردات الفاظ القرآن، ذیل خفى.

14) ابن فارس، مقائیس اللغة، ذیل خفى.

15) مصطفوى، التحقیق فى کلمات القرآن، ذیل خفى.